

## مجله‌ی مطالعات ایرانی

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره‌ی هفدهم، بهار ۱۳۸۹

# نگاهی نو به ریشه‌شناسی واژه‌ی "چرم" در متن کتیبه‌ی بیستون\*

سید عبدالعزیز بلادی

مرتبی دانشگاه علمی-کاربردی بوشهر

## چکیده

در ستون چهارم کتیبه‌ی بیستون، واژه‌ی فارسی باستان-čarman به صورت čarmā و به معنای "در چرم" و البته در کنار واژه‌ی-pavastāyā به معنای "در پوست" به کار رفته است. با یک بررسی دقیق، چنین به نظر می‌رسد که ترجمه‌های سنتی ارائه شده برای واژه‌ی čarman، از افاده‌ی یک معنای منطقی برای این متن ناتوانند؛ چرا که از نابغه‌ی این چون داریوش بعید است که ادعا کرده باشد که متن یک کتیبه را هم بر "پوست" و هم بر "چرم" - به ویژه به مفهوم امروزی این دو واژه - نگاشته است.

همچنین، می‌دانیم که بزرگ‌ترین نسخه‌ی این متن، در محل صخره‌ی بیستون به معرض نمایش گذاشته شده و لذا بسیار بعید است که داریوش خود این نسخه، یعنی صخره‌ی بیستون را در فهرست محل‌های نگارش این متن از قلم انداخته باشد. از سوی دیگر، در برخی گویش‌های غربی و جنوب غربی کشور واژه‌ی "چرم" به معنای صخره‌ی صاف و صیقلی کوه به کار می‌رود و البته می‌دانیم که خاستگاه زبان فارسی باستان که مادر راستین فارسی نو به شمار می‌آید، جایی جز استان‌های غربی و جنوب غربی کشور نبوده است.

لذا می‌توان نتیجه گرفت که واژه‌ی محلی "چرم" در استان‌های مذکور، به خوبی می‌تواند بازمانده‌ی همان واژه‌ی فارسی باستان-čarman باشد که به احتمال زیاد در دوران هخامنشی نیز با همین معنا، یعنی "صخره‌ی صاف و صیقل خورده" به کار می‌رفته است.

## واژگان کلیدی

چرم، پوست، کتیبه‌ی بیستون، صخره، سنگ نوشته، داریوش.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۴/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۸۸/۱۲/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: \_\_\_\_\_

## ۱- مقدمه

زبان‌شناسان تعداد زبان‌های مختلف جهان (نجفی، ۱۳۷۶، ص ۹) را افزون بر ۵۰۰۰ برآورد کرده‌اند، هرچند که در طول تاریخ و به ویژه در فرآیند جدید جهانی شدن، بسیاری از زبان‌های زنده به خیل زبان‌های مرده پیوسته‌اند و شماری از آن‌ها امروزه حتی یک گویشور هم ندارند.

"زبان" یک سامانه و یک ابزار قراردادی است که به وسیله‌ی آن انسان می‌تواند همه‌ی اندیشه و احساس خود را بیان کند و پیام خود را به انسان‌های دیگر برساند. این بدان معنا است که زبان بهترین و کاملترین وسیله‌ی ارتباط با دیگران است. این ارتباط همواره به دو شیوه‌ی همزمانی و در زمانی امکان‌پذیر بوده است؛ شیوه‌ی همزمانی از طریق گفت و شنود و شیوه‌ی در زمانی از طریق ثبت گفتار به صورت مکتوب (خط) و یا به هر شکل دیگر. در این میان می‌توان گفت که "واژه" سنگ‌بنای زبان‌هاست. خود واژه نیز همانند زبان، یک ابزار قراردادی است. این ابزار در حقیقت کوچکترین مجموعه‌ی آوایی یک زبان است که با داشتن یک مفهوم قراردادی، در گفتار و نوشتار به صورتی مستقل به کار می‌رود. واژگان همانند زبان‌ها، روزی متولد می‌شوند و روزی به کنار گذاشته می‌شوند و منسوخ می‌گردند و البته ممکن است که در دوران زندگی خود دچار تغییرات ساختاری و حتی تحول معنایی نیز بشوند. نتیجه‌ی این تغییر و تحول این است که یا واژه با ریختی متفاوت ولی با همان معنای قراردادی اولیه به حیات خود ادامه می‌دهد و یا اینکه صورت ظاهری واژه دست نخورده می‌ماند، اما معنای آن چیز دیگری خواهد بود.

این دو پدیده در زبان‌های هم‌خانواده و همچنین، در گویش‌های محلی زیرمجموعه‌ی یک زبان واحد فراوان دیده می‌شوند. برای پدیده‌ی نخست می‌توان واژه‌ی فارسی "لب" /lab/ را مثال آورد. این واژه در برخی گویش‌های محلی ایران به صورت "لو" /low/ و در زبان انگلیسی که هم‌خانواده‌ی فارسی به‌شمار می‌آید، به شکل "لیپ" /lip/ ادا می‌شود.

برای پدیده‌ی دوم نیز می‌توان واژه‌ی فارسی "دار" /dār/ را در ترکیب (دار زدن) نمونه آورد. این واژه در آغاز به معنای "درخت" بوده که بعداً دچار تحول معنایی شده و به مفهوم چوب و سپس "دار" در آمده است.

این پدیده‌ها در گویش‌های محلی بیشتر مشهودند و گاهی می‌توان در یک گویش محلی واژه‌ای را یافت که با وجود ظاهر و حتی ریشه‌شناسی یکسان، در

فارسی معیار با معنای دیگری به کار می‌رود. این گونه واژگان به راستی گاهی می‌توانند حلقه‌ی مفقوده‌ی یک مسأله‌ی زبان‌شناسی باشند. مصداقی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد واژه‌ی محلی "چرم" است.

## ۲- آغاز سخن

داریوش اول هخامنشی، در بخش پایانی ستون چهارم کتیبه‌ی پرآوازه‌ی بیستون، در سطرهای ۸۸، ۸۹ و ۹۰ چنین نگاشته است:

88-...θātiy: xšāyaθiya : vašnā : Au: : Dārayavauš.

89-ramazdāha : i(ya)m : dipimaiy : ty(ām) : adam : akunavam : patišam : ariyā : āha : utā : pavast.

90-āyā : utā : čarmā : graθitā : āha : ... (Kent, 1953, p. 130).

۸۸ - ... گوید داریوش شاه: به خواست ۸۹ - اهورامزدا، این کتیبه‌ام که آن را من کردم (ساختم)، به علاوه به [زبان] آریایی (پارسی) بود، هم در (بر) پوست ۹۰ - و هم در (بر) چرم تصنیف شد...

در اینجا معنای معادل دو واژه در ترجمه‌های موجود، شگفت و سوال‌انگیز است؛ یکی واژه‌ی آخر سطر ۸۹ یعنی pavastāyā (آ) و دیگری واژه‌ی دوم سطر ۹۰ یعنی čarmā. واژه‌ی فارسی باستان pavastāyā یک اسم است که در اینجا در حالت مفعول فیه، مفرد و مونث مجازی (Isf) به کار رفته است.

صورت اصلی آن pavastā- است که به صورت pōst به فارسی میانه و به صورت پوست/pūst/ به فارسی نو رسیده است (ibid. p. 196).

این واژه در ترجمه‌ی رولاند کنت به معنی «پوشش الواح گلین» و یا «لوح گلین» گرفته شده (ibid. p. 132) که به نظر می‌رسد این گمانه به قرینه و تحت تاثیر کتیبه‌ی مکشوفه در بابل حاوی مضمون کتیبه‌ی بیستون صورت گرفته باشد که البته با توجه به صورت‌های معنایی بعدی این واژه در فارسی میانه و نو، اعتبار این شکل ترجمه به شدت دچار تزلزل می‌شود و معادل «پوست دباغی شده» یا «چرم» با معنای فارسی معیار برای آن منطقی‌تر به نظر خواهد آمد.

واژه‌ی فارسی باستان čarmā نیز یک اسم است که در اینجا در حالت مفعول فیه، مفرد و خنثی (Isn) به کار رفته است (ibid. p. 184).

صورت اصلی آن در فارسی باستان čarman (ibid. p. 184) و در اوستا čarəma است (Bartholomae, 1961, S. 582 \ Reichelt, 1911, p. 230) که به صورت čarm (مکنزی، ۱۳۷۳، صص ۵۷، ۱۵۲، ۲۲۷) و (Boyce, 1975, p. 31 \ Nyberg, 1974, p. 53) به فارسی میانه و به صورت چرم /čarm/ به فارسی نو رسیده است.

ترجمه‌ی شکل اوستایی آن در فرهنگ بارتولومه به معنی پوست دباغی شده یا چرم آمده است (Bartholomae, 1961, S. 582). در واژه‌نامه‌ی پیوست کتاب رولاند کنت نیز (Kent, 1953, p. 184)، ترجمه‌ی آن به معنای پوست حیوانات، چرم و عمدتاً طومار چرمین گرفته شده که به نظر می‌رسد که انتخاب چنین ترجمه‌ای تحت تاثیر معنای همین واژه در زبان فارسی نو (فارسی معیار) و نیز در زبان سانسکریت صورت گرفته باشد.

بسیار بعید است که شخصی همچون داریوش بزرگ با آن همه نبوغ سیاسی و نظامی (بویس، ۱۳۷۵، صص ۱۴۰-۱۳۹ / گیرشمن، ۱۳۷۴، صص ۱۷۱-۱۵۱ / پیرنیا، ۱۳۷۴، صص ۶۹۰-۶۸۷ / زرین کوب، ۱۳۶۴، صص ۱۵۰-۱۴۴) که در تدبیر و سازماندهی دنیای متمدن آن روزگار از خود نشان داده است، دو واژه‌ی «پوست» و «چرم» را به معنای امروزی آن‌ها گرفته باشد و بعد هم متن بالا را با همین ریخت تصنیف کرده و ادعا نموده باشد که کتیبه‌ی یاد شده را هم بر پوست و هم بر چرم نوشته است.

بنابراین، تقریباً بدون تردید می‌توان نتیجه گرفت که مفهوم این دو واژه در زبان فارسی باستان، می‌بایست با آنچه در فارسی معیار کنونی از آن‌ها استنباط می‌شود، تفاوت بنیادی داشته باشد.

از سوی دیگر، این پرسش نیز جداً وجود خواهد داشت که جایگاه خود این «صخره کند» عظیم و نمونه‌های فراوان دیگری که در جای جای قلمرو پهناور هخامنشیان بر روی صفحات کوه‌ها کنده شده، در کجای معنای این جمله نهفته است؟ آیا می‌شود تصور کرد که سنگ نوشته‌ی بغستان (بیستون کنونی) (بویس، ۱۳۷۴، صص ۱۴۵-۱۴۴)، درست بر سر شاهراه مواصلاتی هگمتانه به سارد قرار گرفته باشد و در همان حال نقش بسیار مهم اطلاع رسانی و تبلیغاتی این گونه صخره کندها در مضمون خود این سنگ نوشته مورد غفلت واقع شده باشد و حتی کوچکترین اشاره‌ای هم به آن‌ها نشده باشد؟

می توان تصور کرد که برای نگارش متن کامل این کتیبه بر روی الواح گلین و یا بر روی یک طومار پوستی (بویس، ۱۳۷۵، ص ۱۴۷/ پیرنیا، ۱۳۷۴، ص ۵۳۶/ گیرشمن، ۱۳۷۴، ص ۱۶۸)، به زحمت به بیش از یک ماه زمان نیاز بوده باشد؛ حال آنکه به نظر می رسد برای نگارش همین متن بر صخره ی بیستون زمان بسیار بیشتری صرف شده باشد. با این همه، به هیچ روی پذیرفتنی نخواهد بود که داریوش بزرگ، جایگاه خود این کتیبه و نمونه های آن را در متن همین کتیبه نادیده گرفته باشد، ولی این نابغه در همین متن، به نقش کمرنگ تر یک طومار یا لوح گلین آن هم با تاکید و به صورت مکرر اشاره کرده باشد. بنابراین، با توجه به وجود همین معمای شگفت، پرسش بالا همچنان مطرح خواهد بود.

از سوی دیگر، در گنجینه ی واژگانی استان کنونی بوشهر که به لحاظ جغرافیای طبیعی خود، در طول تاریخ و کمابیش تا سده ی پیش، نقش یک قرنطینه ی فرهنگی تمام عیار را برعهده داشته است (بلادی، ۱۳۷۹، صص "ب"، "د" و "ا")، یک واژه ی محلی رواج دارد که می تواند حلقه ی گمشده ی این چیستان و راز این معما باشد. در سرزمین کهن بوشهر که در حقیقت بخش ساحلی ساتراپ نشین پارس دوران هخامنشی و پاره ای از خاستگاه واقعی شاخه ی جنوب غربی زبان های ایرانی باستان یعنی همان فارسی باستان است (باقری، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷)، یک واژه ی محلی رایج است که معنای آن در گویش های بومی این دیار، درست به مفهوم صخره ی سخت و صاف کوه است؛ چرم/čarm (بلادی، ۱۳۷۹، ص ۶۱)...آری، این واژه در شهرستان های این استان از قبیل جم، تنگستان، دشتی و دشتستان و حتی در استان کردستان، علاوه بر معنای متداول خود در فارسی معیار، این بار معنایی را نیز در بردارد...

برای مثال، در نزدیکی روستای بنیون /banyun/ خائیز از توابع شهرستان تنگستان، در کنار رودخانه ی خائیز که از کوه "بیرمی" /beyrami/ می آید، برکه ای هست به نام "برم چرمی" /barm čarmi/ که در یک حوضچه ی کاملاً صخره ای جای گرفته است.

در منطقه ی دشتی نیز واژه ی محلی چرم با همین معنا رایج است. مثلاً در کتاب در دست چاپ «بدویت معصوم، پژوهشی در شعر محلی استان بوشهر»، کار گرانسنگ استاد رضا معتمد، شعری از آقای احمد منصوری، شاعر محلی سرای

معاصر دشتی با عنوان «گل تا گلن» /gol tā golen/ نقل شده که بخشی از آن

چنین است:

سنگ و تنگ و چرم و برم و باغ و ماغ  
sag -o tang -o čarm-o barm-o bāγ-o māy  
خره و بس و در و دلوال و اشکفت و تُلن  
xerre vo bass-o dər-o dalvāl-o ʔeškaf-t-o tolen

که در مصرع اول، لفظ چرم دقیقاً به همین معنا به کار رفته است.

همچنین، در مصرعی از یک دوبیتی با عنوان «نوم یار» /num-e yār/ از

اشعار آقای امید غضنفر که به گویش محلی دشتستانی سروده شده چنین آمده است:

«ری چرم که نویسم نوم یارم»

«ri čarm-e koh nevisom num-e yārom»

که در اینجا نیز «چرم» به معنای صخره‌ی صاف و صیقل خورده‌ی کوه است.

در شمال شهر بیجار از توابع استان کردستان هم، رود و روستای کوچکی به نام

«کن چرمی» /kan čarmi/ وجود دارد که نام دوم آن نیز آنگونه که نقشه‌ها نشان

می‌دهند، «قمچقایی» /qam čoqāy/ می‌باشد (سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۵).

این روستا هر دو نام خود را از یک کتیبه‌ی صخره‌کند خوانده نشده واقع در

فاصله‌ی کمابیش یک کیلومتری جنوب غرب همان روستا که ظاهراً به خطی شبیه به

خط پروتو ایلامی نگاشته شده، برگرفته است.

نام نخست یعنی «کن چرمی» از دو بخش «کن» و «چرمی» ساخته شده و روی

هم رفته به معنای «کنده شده‌ی چرمی» است که این «چرم» نه به معنای متداول در

فارسی معیار که به معنای «تخته سنگ صاف و صیقل خورده» (بلادی، ۱۳۷۹، ص ۶۱)

است که درست مصداق همان صخره‌ی کتیبه‌ی «کن چرمی» است (ب) و بنابراین،

معنای «کن چرمی» برابر است با «کنده شده‌ی صخره‌ای».

بخش «کن» که به ظاهر بُن مضارع از مصدر «کندن» است، در واقع یک صفت

مفعولی است که به جای اسم و به معنی «کنده شده» (کتیبه) به کار رفته است. این

بخش در زبان فارسی نو، میانه، باستان و اوستایی به همین شکل است و از

kan (Kent, 1953, p. 178 / Bartholomae, 1961, S. 437) اوستایی

و فارسی باستان گرفته شده است.

بخش «چرمی» نیز یک صفت است که از ماده‌ی اسمی «چرم» گرفته شده که شکل فارسی میانه‌ی آن نیز /čarm/، فارسی باستانش -čarman و صورت اوستایی آن هم -čarəman است.

و اما نام دوم که به نظر اینجانب معنایی کمابیش برابر با معنای نام نخست دارد، از دو بخش «قم» /qam/ و چقّای /čōqāy/ ساخته شده است:

بخش نخست در واقع معرّب «گم» است که این نیز به نوبه‌ی خود، می‌تواند تعریف شده‌ی همان جزء «کن» با ریشه‌شناسی بالا بوده باشد.

بخش دوم هم معرّب واژه‌ی فارسی میانه و نوچگگاد /چکگاد/ /čagād/ (مکنزی، ۱۳۷۳، صص ۴۲۱، ۲۲۷، ۵۶) به معنای قله و بلندای کوه است. بدین روی، همان گونه که دیده می‌شود، نام دوم نیز به معنای «کنده شده بر کوه» و افاده‌کننده‌ی همان معنای پیشین است.

در اینجا لازم به یادآوری است که گویش‌های بومی استان بوشهر عموماً بازمانده و وابسته به شاخه‌ی غربی جنوبی زبان‌های ایرانی میانه (پارسیگ) هستند (مهری باقری، ۱۳۷۷، صص ۷۷، ۷۶). این گویش‌ها در طول تاریخ در جغرافیای طبیعی ویژه‌ای، در میان دریای پارس و رشته‌کوه صعب‌العبور زاگرس محصور بوده‌اند. این موقعیت ویژه که در حقیقت بخشی از گهواره‌ی تمدن قوم پارس و خاستگاه فارسی نو می‌باشد، گویش‌های یادشده را در بند وضعیتی شبیه به یک قرنطینه‌ی فرهنگی - زبان‌شناختی قرار می‌داده و موجب شده که برخی واژگان ناب از دوره‌های فارسی میانه و حتی باستان به صورتی بکر و دست‌نخورده در این گویش‌ها به یادگار بماند (بلادی، ۱۳۷۹، صص "ب" و "د").

همچنین، گویش‌های محلی استان کردستان، به پیروی از خود زبان کردی، وابسته به شاخه‌ی غربی شمالی زبان‌های ایرانی (پهلوانیگ) می‌باشند (اشمیت / رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۲، ص ۵۴۴ و ابوالقاسمی، ۱۳۷۴، ص ۲۸۳). یادآوری می‌گردد که سه سند نوشته شده بر روی پوست (بنچاق اورامان) مربوط به سده‌ی نخست پیش از میلاد، در اورامان کردستان کشف شده که زبان آن‌ها به همین شاخه تعلق دارد (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵، صص ۱۶-۱۵). بدیهی است به دلیل وابستگی به شاخه‌ی اصلی زبان‌های ایرانی غربی، وجود همانندی‌های واژگانی میان گویش‌های کردستان و بوشهر دور از انتظار نخواهد بود.

باین وصف ترجمه‌ی بخش یاد شده از کتیبه‌ی بیستون، به فارسی نو چنین

خواهد بود:

۸۸- ... گوید داریوش شاه: به خواست

۸۹- اهورا مزدا، این کتیبه‌ام که آن را من کردم، به علاوه به [زبان] آریایی

(پارسی) بود، هم در (بر) پوست (به صورت طومار)

۹۰- و هم در (بر) چرم (صخره‌های صاف شده‌ی کوه) تصنیف شد...

یا خیلی روان تر به این شکل:

«... داریوش شاه می‌گوید: به خواست اهورا مزدا، این کتیبه‌را که من نوشتم،

هم بر پوست به صورت طومار و هم بر صخره‌ی سخت کوه تصنیف و نگاشته شده

است...»

سؤال مهم دیگر این است که چرا ایران‌شناسان بزرگ، شرق‌شناسان و

متخصصان سرشناس زبان‌های باستانی همچون کارستن نیبور(پ)، گروتیه فند(ت)،

هرتسفلد(ث)، ساموئل نیبرگ(ج)، بارتولومه(چ)، راولینسون(ح)، براندنشتاین(خ)،

رولاند کنت(د)، مکنزی(ذ)، ژینیو(ر) و ده‌ها دانشمند خبره که عمری در این حوزه

تلاش کردند و به گونه‌ای معجزه‌آسا موفق به کشف رمز خط میخی و در پی آن،

سایر خط‌ها و زبان‌های مرده و ناشناخته‌ی جهان شدند، این راز را نگشودند؟

البته پاسخ این سؤال نیز روشن است؛ ... آن‌ها ایرانی نبوده‌اند و به همین دلیل

هم نمی‌توانسته‌اند با گویش‌های بومی ایران آشنایی نزدیک داشته باشند و البته

واضح است که این موضوع، خودگواهی است بر اهمیت مجموعه‌ی واژگانی بکر

موجود در گویش‌های محلی استان‌های بوشهر (بلادی، ۱۳۷۹، صص "ب" و "د")،

فارس و سراسر جنوب غرب کشور و ضرورت ثبت و ضبط فوری و علمی این

واژگان...»

### ۳- نتیجه

در هر صورت واژه‌ی چرم /čarm/ چه به معنای پوست دباغی شده باشد -

چنانکه در فارسی معیار است - و چه به معنای صخره‌ی صاف شده و پرداخته شده‌ی

کوه باشد - چنانکه در گویش‌های محلی جنوب غرب ایران رایج است - در هر دو

حالت از مشتقات ریشه‌ی اوستایی و فارسی باستان  $\sqrt{\text{kar}}$  به معنی انجام دادن، کردن

و ساختن است؛ چرا که چرم نخست، از پرداختن پوست طبیعی حیوانات ساخته می‌شود



و چرم دوم نیز از پرداختن صخره‌ی طبیعی کوه برای نگاشتن یک کتیبه، آماده و ساخته می‌شود و در هر دو حالت دخالت دست انسان به معنای ساختن، کردن و انجام دادن، بی‌گفت و گو آشکار است (Bartholomae, 1961, S. 444 / Kent, 1953, P. 179).

"چرم" نخست در فارسی معیار و "چرم" دوم در گویش‌های محلی ایران به ویژه در شاخه‌های جنوب غربی و غربی محفوظ مانده است. بایسته‌ی یادآوری است که "چرم" دوم، در گویش‌های محلی استان بوشهر با قدری تحول معنایی به صخره‌ای که به طور طبیعی صاف و صیقلی باشد (نه مصنوعی) نیز اطلاق می‌شود.

### توضیحات

آ- در مورد واژه‌ی «پوست» نکته‌ی دیگری نیز به ذهن می‌رسد و آن اینکه با توجه به شکل فارسی میانه و صورت نو این واژه، یعنی به ترتیب /pōst/ (مکنزی، ۱۳۷۳، صص ۱۲۶ و ۲۱۲) و /pūst/ که علاوه بر شباهت ظاهری با دو واژه‌ی فارسی میانه و نو /pušt/ (همان، ص ۱۲۷) و /pošt/، به لحاظ معنایی نیز دارای ارتباط آشکاری با این دو می‌باشند؛ این احتمال قویاً وجود دارد که دو واژه‌ی «پوست» و «پشت» هر دو از یک ماده‌ی فرضی اوستایی، مثلاً \*paoštay\* به معنای «عقب و پشت» یا از یک ریشه‌ی فعلی فرضی نظیر \*paōš\*<sup>۱</sup> به معنای «پوشاندن و پنهان کردن» اشتقاق یافته باشند. لازم به یادآوری است در حال حاضر واژه‌ی اوستایی parštay- به معنای «پشت» در وندیداد ۸، بندهای ۵۱ و ۵۲ و در وندیداد ۹، بندهای ۱۸ و ۱۹ و نیز در بهرام یشت، بند ۵۶ به کار رفته که با ماده‌ی فرضی فوق شباهت قابل تامل دارد (Bartholomae, 1961, S.878).

ب- این نام، برگزیده‌ی پژوهشگر ارجمند جناب آقای رضا مرادی غیاث آبادی است که برای نخستین بار و به شایستگی در تاریخ بیستم اسفند ماه ۱۳۸۵ در مقاله‌ی ای با عنوان «سنگ نبشته کن چرمی» آن را پیشنهاد و به نام خود ثبت نمودند. لازم به یادآوری است که یکی از مآخذ اینجانب در خصوص این کتیبه همین مقاله است. ایشان با توجه به معنای سنتی «چرم» حدس زده اند که شاید نام آن روستا از نام این کتیبه گرفته شده باشد که اکنون با این معنای نویافته‌ی واژه‌ی «چرم»، به نظر اینجانب حدس ایشان نیز به یقین بدل می‌گردد. البته همان گونه که دیدیم نه تنها

عنوان «کن چرمی» بلکه حتی نام دوم روستا یعنی «قمچقای» نیز به احتمال قوی از نام همین کتیبه مأخوذ است.

پ - Carsten Niebuhr (1765)

ت - G.Grotefend (1802)

ث - Hertzfeld (1931)

ج - Henrik Samuel Nyberg (1974)

چ - Christian Bartholomae (1904)

ح - Rawlinson (1846)

خ - Brandenstein (1932)

د - Roland Kent (1950)

ذ - D.N.Mackenzie (1971)

ر - Philippe Gignoux (1972)

### یادداشت‌ها

نشانه آوانگاری	مثال آوانگاری	مثال فارسی	نشانه ی	راهنمای نشانه های آوانگاری
ˆ	aks/ˆadab heyˆat/ˆ	هیئت / عکس / ادب	ع - الف	۱
ā	ˆāb/dās	آب / داس	آ -	۲
a	ˆabr/mard	آبر/مرد	آ	۳
e	ˆeyvān/deraxt	ایوان / درخت	ا	۴
ə	= dastam dəsām	دسام = دستم	ا	۵
i	ˆirān/ nīk	ایران / نیک	ای	۶

o	ordak/mozd	اردک /مزد	أ	۷
ū	/ hūšang	اورمیه / هوشنگ	أو	۸
	urmiye			
θ	θervat	ثروت	ث	۹
j	jān	جان	ج	۱۰
č	čarb	چرب	چ	۱۱
x	xāne:	خانه	خ	۱۲
š	šab	شب	ش	۱۳
γ	čerāγ	چراغ	غ	۱۴
q	quti	قوطی	ق	۱۵
g	Garmā	گرما	گ	۱۶
y	yek	یک	ی	۱۷
*	این واژه به صورت فرضی و از روی قرینه ساخته شده و تاکنون در متن های باستانی دیده نشده است.			۱۸
√...	ریشه ی فعلی واژه			۱۹
-/:	نشانه ی امتداد واکه ē/ō/ū/ī /o:/u:/i:/e:			۲۰
...-	نشانه ی ماده ی صرف شده از ریشه ی اصلی واژه			۲۱
( )	یعنی			۲۲
[ ]	توضیح مترجم			۲۳

### کتابنامه

۱. آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد: (۱۳۷۵)، **زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن**. انتشارات معین. تهران.
۲. اشمیت، رودیگر، (۱۳۸۲)، (ترجمه ی حسن رضایی باغ بیدی و ...): **راهنمای زبان های ایرانی**. انتشارات ققنوس (جلد های ۱ و ۲). تهران.
۳. ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۷۴)، **تاریخ زبان فارسی**. انتشارات سمت. چاپ دوم. تهران.
۴. باقری، مهری، (۱۳۷۷)، **تاریخ زبان فارسی**. نشر قطره. چاپ چهارم. تهران.
۵. بلادی، سید عبدالعزیز، (۱۳۷۹)، **ریشه شناسی واژگان منتخب گویش بوشهری** (پایان نامه ی کارشناسی ارشد). دانشگاه شیراز.

۶. بویس، مری، (۱۳۷۵)، **تاریخ کیش زرتشت (جلد دوم - هخامنشیان)**. ترجمه‌ی همایون صنعتی زاده. انتشارات توس. تهران.
۷. پیرنیا، حسن، (۱۳۷۴)، **ایران باستان** (جلد اول). دنیای کتاب و انتشارات سخن. چاپ هفتم. تهران.
۸. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۴)، **تاریخ مردم ایران**. انتشارات امیرکبیر. تهران.
۹. سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کردستان، (۱۳۸۵)، نقشه‌ی راهنمای گردشگری استان کردستان.
۱۰. گیرشمن، رومان، (۱۳۷۴)، **ایران، از آغاز تا اسلام**. (ترجمه‌ی محمد معین). شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دهم. تهران.
۱۱. مکنزی، د. ن. ، (۱۳۷۳)، **فرهنگ کوچک زبان پهلوی** (ترجمه‌ی مهشید میرفخرائی). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران.
۱۲. نجفی، ابوالحسن، (۱۳۷۶)، **مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی**. انتشارات نیلوفر. چاپ پنجم. تهران-۱۳۷۶.
13. Kent, Roland G. : **Old Persian Grammar**. New Haven. Connecticut. 1953.
14. Bartholomae, Christian: **Altiranisches Wörterbuch**. Walter De Gruyter & Co. Berlin. 1961.
15. Reichelt, Hans : **Avesta Reader**. Straß-Burg -1911.
16. Boyce, Mary: **A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian**. Volume II –Supplement. A Word- List of Manichaean Middle Persian and Parthian. Acta Iranica 9a. Bibliothque Pahlavi, Tehran -Liege. Belgium -1975.
17. Nyberg, H. S. : **A Manual of Pahlavi**. Part II. Otto Harrassowitz. Wiesbaden. 1974.